

خبر خوشی



La Buona Novella



در ششمین ماه بارداری الیزابت، خدا فرشته خود جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل فرستاد، تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داود پادشاه. جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: «سلام بر تو ای دختری که مورد لطف پرودگار قرار گرفته ای! خدا با توست!». مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست. فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! تو بزودی باردار شده، پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!»

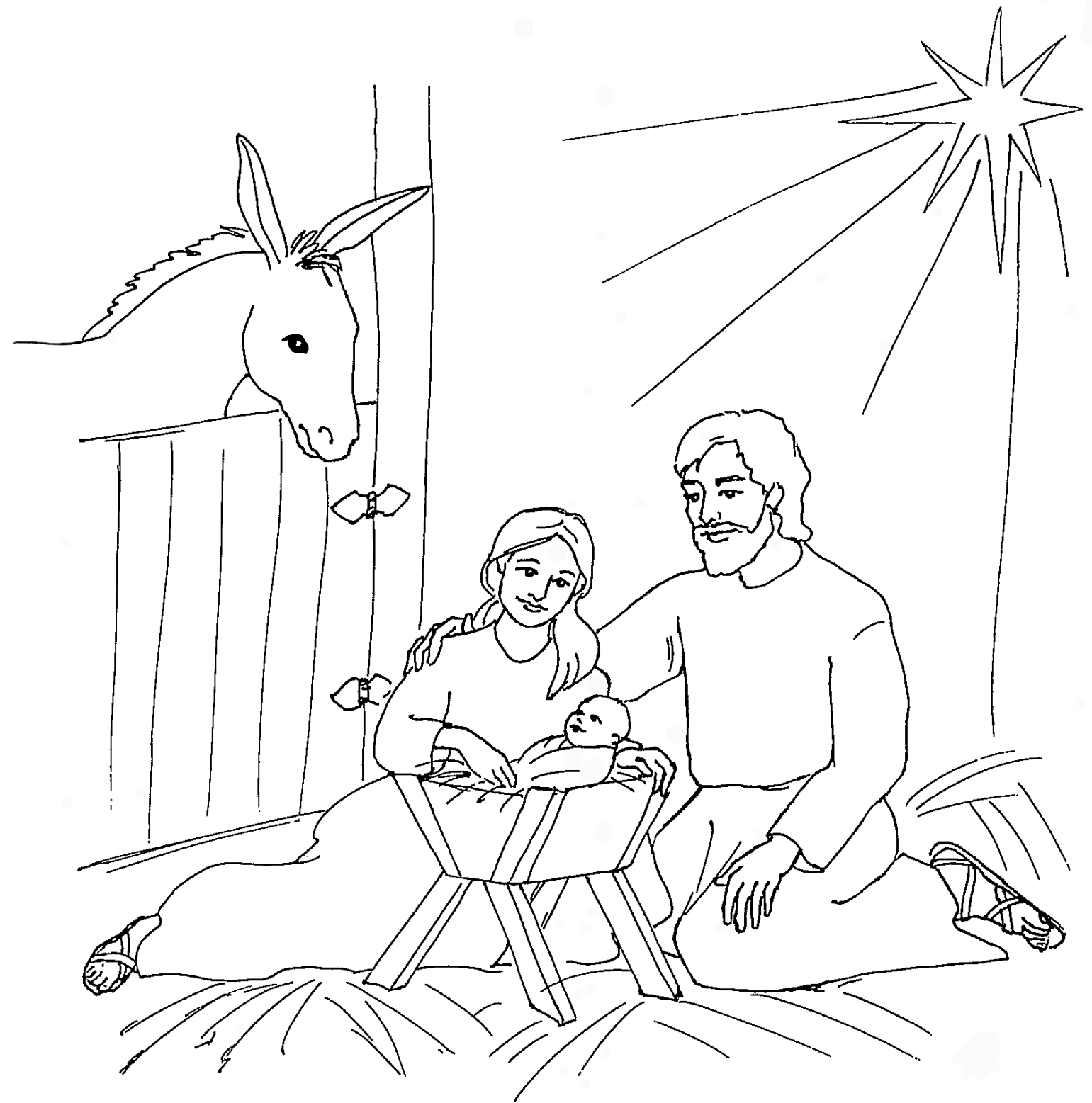
لوقا ۱: ۲۶ - ۳۳

مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم و هرچه او بخواهد، با کمال میل انجام می دهم. از خدا می خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.» آنگاه فرشته ناپدید شد.

لوقا ۱: ۳۸

Al sesto mese, l'angelo Gabriele fu mandato da Dio in una città di Galilea, chiamata Nazaret, a una vergine fidanzata a un uomo chiamato Giuseppe, della casa di Davide; e il nome della vergine era Maria. L'angelo, entrato da lei, disse: "Ti saluto, o favorita dalla grazia; il Signore è con te." Ella fu turbata a queste parole, e si domandava che cosa volesse dire un tale saluto. L'angelo le disse: "Non temere, Maria, perché hai trovato grazia presso Dio. Ecco, tu concepirai e partorirai un figlio, e gli porrai nome Gesù. Questi sarà grande e sarà chiamato Figlio dell'Altissimo, e il Signore Dio gli darà il trono di Davide, suo padre. Egli regnerà sulla casa di Giacobbe in eterno, e il suo regno non avrà mai fine." Maria disse: "Ecco, io sono la serva del Signore; sia fatto secondo la tua parola." E l'angelo la lasciò.

(Luca 1:26-33 & 38)



از این رو یوسف نیز از شهر ناصره در استان جلیل، به زادگاه داود پادشاه یعنی بیت لحم در استان یهودیه رفت زیرا او از نسل داود پادشاه بود. مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را می گذراند، همراه او بود. هنگامی که در بیت لحم بودند، وقت وضع حمل مریم فرا رسید، و نخستین فرزند خود را که پسر بود، به دنیا آورد و او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه آنجا برای ایشان جا نبود.

لوقا ۲ : ۴ - ۷

Dalla Galilea, dalla città di Nazaret, anche Giuseppe salí in Giudea, alla città di Davide chiamata Betlemme, perché era della casa e famiglia di Davide, per farsi registrare con Maria, sua sposa, che era incinta. Mentre erano là, si compí per lei il tempo del parto; ed ella diede alla luce il suo figlio primogenito, lo fasciò, e lo coricò in una mangiatoia, perché non c'era posto per loro nell'albergo. (Luca 2:4-7)



در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه از گله های خود مراقبت می کردند. آن شب، ناگهان فرشته ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال خداوند در اطرافشان تابید و ترس همه را فرا گرفت. اما فرشته به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «نترسید! من حامل مژده ای برای شما هستم، مژده ای برای همه مردم! و آن اینست که همین امروز مسیح، خداوند و نجات دهنده شما، در شهر داود چشم به جهان گشود! علامت درستی سخن من اینست که نوزادی را خواهید دید که در قنناق پیچیده و در آخور خوابانیده اند!» ناگهان گروه بی شماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته پیوستند. آنان در ستایش خدا، می سرانیدند و می گفتند: «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی که خدا را خشنود می سازند، آرامش و
لوقا ۲: ۸ - ۱۴

In quella stessa regione c'erano dei pastori che stavano nei campi e di notte facevano la guardia al loro gregge. E un angelo del Signore si presentò a loro e la gloria del Signore risplendé intorno a loro, e furono presi da gran timore. L'angelo disse loro: "Non temete, perché io vi porto la buona notizia di una grande gioia che tutto il popolo avrà: Oggi, nella città di Davide, è nato per voi il Salvatore, che è il Cristo, il Signore. E questo vi servirà di segno: troverete un bambino avvolto in fasce e coricato in una mangiatoia." E a un tratto vi fu con l'angelo una moltitudine dell'esercito celeste, che lodava Dio e diceva: "Gloria a Dio nell'alto dei cieli, e pace in terra agli uomini ch'egli ama!" (Luca 2:8-14)



در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.

لوقا ۲ : ۴۰

E il bambino cresceva e si fortificava; era pieno di sapienza e la grazia di Dio era su di lui. (Luca 2:40)

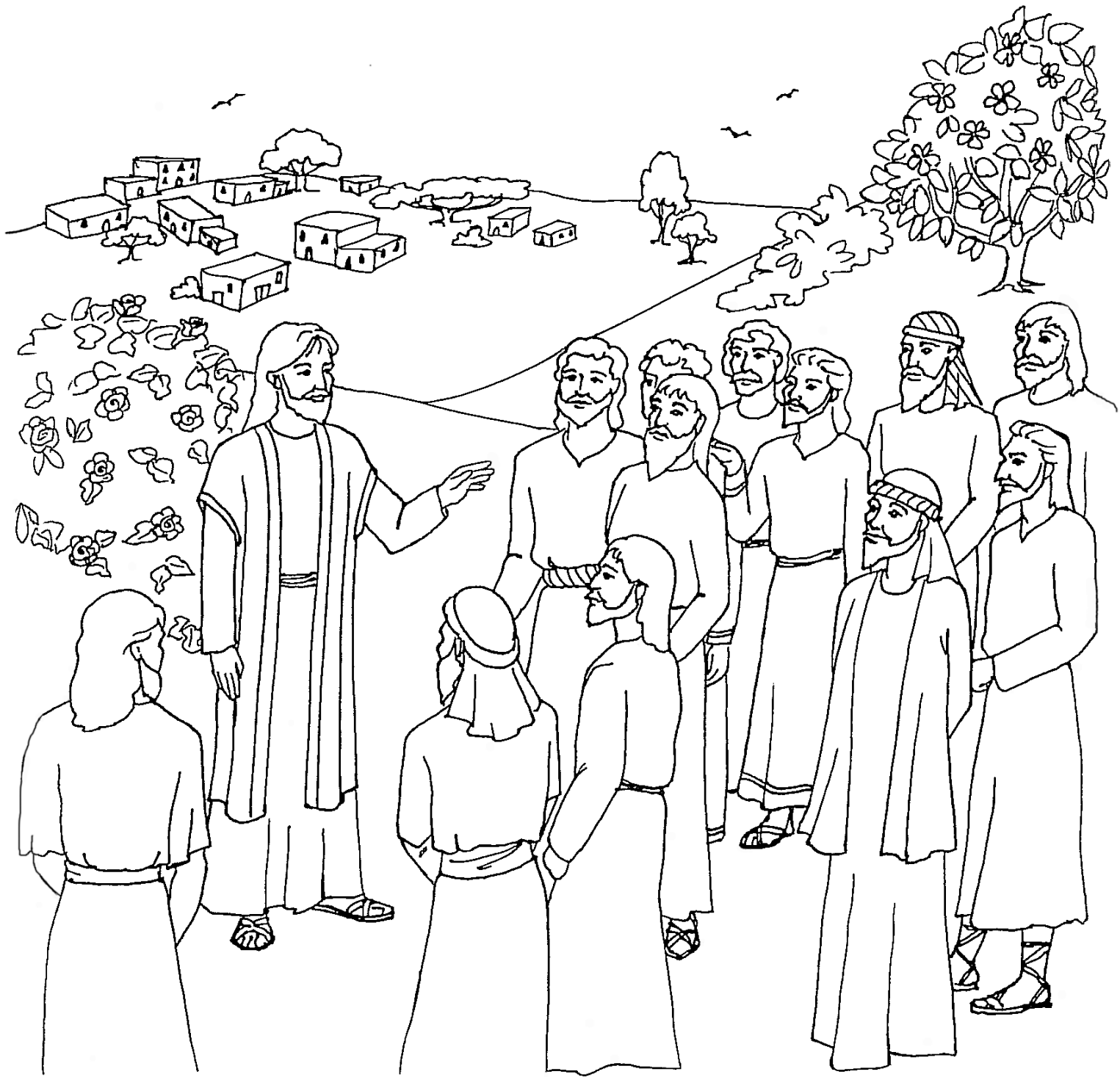


این شخص همان یحیی پیامبر بود که در بیابان زندگی می کرد و به مردم می گفت : «توبه کنید و غسل تعمید بگیرید تا به همه نشان دهید که از گناهانتان دست کشیده اید. آنگاه خدا از سر تقصیراتتان خواهد گذشت و شما را خواهد بخشید.» مردم از شهر اورشلیم و از تمام سرزمین یهودیه به آن بیابان می شتافتند تا سخنان او را بشنوند. آنان به اعمال و رفتار بد خود اعتراف می کردند. و از یحیی در رود اردن غسل تعمید می گرفتند. لباس یحیی از پشم شتر و کمر بند او از چرم و خوراکش نیز ملخ و عسل صحرائی بود. او به مردم چنین می گفت : « به زودی شخصی خواهد آمد که از من خیلی بزرگتر است، آنقدر که من حتی لیاقت خدمتگزاری او را ندارم. من شما را با آب غسل تعمید می دهم، ولی او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.» یکی از همین روزها، عیسی از شهر ناصره، واقع در ایالت جلیل، نزد یحیی رفت و از او در رود اردن تعمید گرفت. هنگامی که عیسی از آب بیرون می آمد، دید که آسمان باز شد و روح القدس به شکل کبوتری فرود آمد و بر او قرار گرفت، و ندایی از آسمان در رسید و گفت : « تو فرزند عزیز من هستی که از تو بسیار خوشنودم.»

مرقس ۱ : ۴ - ۱۱

Venne Giovanni il battista nel deserto predicando un battesimo di ravvedimento per il perdono dei peccati. Giovanni era vestito di pelo di cammello, con una cintura di cuoio intorno ai fianchi, e si nutriva di cavallette e di miele selvatico. E predicava, dicendo: "Dopo di me viene colui che è piú forte di me; al quale io non sono degno di chinarmi a sciogliere il legaccio dei calzari. Io vi ho battezzati con acqua, ma lui vi battezzerà con lo Spirito Santo." In quei giorni Gesù venne da Nazaret di Galilea e fu battezzato da Giovanni nel Giordano. A un tratto, come egli usciva dall'acqua, vide aprirsi i cieli e lo Spirito scendere su di lui come una colomba. Una voce venne dai cieli: "Tu sei il mio diletto Figlio; in te mi sono compiaciuto."

(Marco 1:4-11)



سپس عیسی به تپه ای بر آمد و به آنانی که منظور نظرش بودند، دعوت کرد تا نزد او بروند. سپس، از میانشان دوازده نفر را برگزید تا شاگردان همیشگی او باشند و ایشان را بفرستد که پیام خدا را به گوش مردم برسانند و ارواح پلید را بیرون کنند. مرقس ۳: ۱۳ - ۱۵

Poi Gesù salí sul monte e chiamò a sé quelli che egli volle, ed essi andarono da lui. Ne costituí dodici per tenerli con sé e per mandarli a predicare con il potere di scacciare i demoni. (Marco 3:13-15)



یک شب، یکی از روحانیون بزرگ یهود برای گفت و شنود نزد عیسی آمد. نام او نیکودیموس و از فرقه فریسی ها بود. نیکودیموس به عیسی گفت: «استاد، ما روحانیون این شهر، همه می دانیم که شما از طرف خدا برای هدایت ما آمده اید، دلایلش نیز معجزات شما است.» عیسی جواب داد: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می گویم عین حقیقت است.» نیکودیموس با تعجب گفت: «منظورتان از تولد تازه چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم مادرش باز گردد و دوباره متولد شود؟» عیسی جواب داد: «آنچه می گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی تواند وارد ملکوت خدا شود. زندگی جسمانی را انسان تولید می کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد.» یوحنا ۳: ۱ - ۶

C'era tra i farisei un uomo chiamato Nicodemo, uno dei capi dei Giudei. Egli venne di notte da Gesù, e gli disse: "Rabbí, noi sappiamo che tu sei un dottore venuto da Dio; perché nessuno può fare questi miracoli che tu fai, se Dio non è con lui." Gesù gli rispose: "In verità, in verità, ti dico che se uno non è nato di nuovo non può vedere il regno di Dio." Nicodemo gli disse: "Come può un uomo nascere quando è già vecchio? Può egli entrare una seconda volta nel grembo di sua madre e nascere?" Gesù rispose: "In verità, in verità ti dico che se uno non è nato d'acqua e di Spirito, non può entrare nel regno di Dio. Quello che è nato dalla carne, è carne; e quello che è nato dallo Spirito, è spirito."
(Giovanni 3:1-6)



چندی بعد، عیسی با شاگردان خود
به شهری به نام نائین رفت و مانند
همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند.

وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه ای را
می برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه زن بود، مرده بود.

بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می کردند. وقتی
عیسای خداوند، آن مادر داغدیده را دید، دلش به حال او سوخت

و فرمود: «گریه نکن!» سپس نزدیک تابوت رفت و دست بر آن گذارد. کسانی که تابوت را
می بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می گویم، برخیز!» بلافاصله آن جوان
برخاست و نشست و با کسانی که دور او را گرفته بودند، مشغول گفتگو شد! به این ترتیب عیسی
او را به مادرش باز گردانید. تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر
کرده، می گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خدا به یاری ما آمده است!»

لوقا ۷: ۱۱ - ۱۶

Poco dopo egli si avviò verso una città chiamata Nain, e i suoi discepoli e una gran folla andavano con lui. Quando fu vicino alla porta della città, ecco che si portava alla sepoltura un morto, figlio unico di sua madre, che era vedova; e molta gente della città era con lei. Il Signore, vedutala, ebbe pietà di lei e le disse: "Non piangere!" E, avvicinati, toccò la bara; i portatori si fermarono, ed egli disse: "Ragazzo, dico a te, alzati!" Il morto si alzò e si mise seduto e cominciò a parlare. E Gesù lo restituì a sua madre. Tutti furono presi da timore, e glorificavano Dio, dicendo: "Un grande profeta è sorto tra di noi"; e: "Dio ha visitato il suo popolo."
(Luca 7:11-16)



عیسی از تپه ای بالا رفت و شاگردانش دور او نشستند، آنگاه مردم را دید که دسته دسته به دنبال او از تپه بالا می آیند . عیسی رو به فیلیپ کرد و پرسید : « فیلیپ، ما از کجا می توانیم نان بخریم و این مردم را سیر کنیم! » عیسی این سوال را از او کرد تا ببیند عقیده او چیست، چون عیسی خود می دانست چه کند. فیلیپ جواب داد : « خروارها نان لازم است تا بتوانیم این جمعیت را سیر کنیم. » « اندریاس» برادر شمعون پطرس، گفت : « پسر بچه ای اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولی این به چه درد این جمعیت می خورد؟» عیسی فرمود : « بگوئید همه بنشینند.» پس تمام جمعیت روی سبزه ها نشستند. فقط مردها در آن جمعیت، پنج هزار تن بودند. آنگاه عیسی نان ها را گرفت، خدا را شکر کرد و داد تا بین مردم تقسیم کنند. با ماهی ها نیز چنین کرد. مردم آنقدر خوردند تا سیر شدند. سپس عیسی به شاگردان فرمود : « تکه های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.» از همان پس مانده ها دوازده سبد پر شد. وقتی مردم این معجزه بزرگ را دیدند گفتند : « حتما این همان پیغمبری است که ما چشم بر ازش بوده ایم.»
یوحنا ۶ : ۵ - ۱۴

Gesú dunque, alzati gli occhi e vedendo che una gran folla veniva verso di lui, disse a Filippo: "Dove comprenderemo del pane perché questa gente abbia da mangiare?" Diceva così per metterlo alla prova; perché sapeva bene quello che stava per fare. Filippo gli rispose: "Duecento denari di pani non bastano perché ciascuno ne riceva un pezzetto." Uno dei suoi discepoli, Andrea, fratello di Simon Pietro, gli disse: "C'è qui un ragazzo che ha cinque pani d'orzo e due pesci; ma che cosa sono per tanta gente?" Gesú disse: "Fateli sedere." C'era molta erba in quel luogo. La gente dunque si sedette, ed erano circa cinquemila uomini. Gesú, quindi, prese i pani e, dopo aver reso grazie, li distribuì alla gente seduta; lo stesso fece dei pesci, quanti ne vollero. Quando furono saziati, disse ai suoi discepoli: "Raccogliete i pezzi avanzati, perché niente si perda." Essi quindi li raccolsero e riempirono dodici ceste di pezzi che di quei cinque pani d'orzo erano avanzati a quelli che avevano mangiati. La gente dunque, avendo visto il miracolo che Gesú aveva fatto, disse: "Questi è certo il profeta che deve venire nel mondo." (Giovanni 6:5-14)



هنگام غروب، شاگردان عیسی به کنار دریاچه رفتند و به انتظار او نشستند. ولی وقتی دیدند هوا تاریک شد و عیسی از کوه بازنگشت، سوار قایق شدند و به طرف کفرناحوم، که در آنسوی دریاچه بود، حرکت کردند. در همان حال که پارو می زدند و جلو می رفتند، باد شدیدی وزیدن گرفت و دریاچه طوفانی شد. هنوز از ساحل چندان دور نشده بودند که ناگهان در میان ظلمت و طوفان، عیسی را دیدند که روی آب به طرف قایق پیش می آید. همه وحشت کردند. ولی عیسی به ایشان فرمود: « من هستم، نترسید!» وقتی خواستند او را سوار قایق کنند، متوجه شدند که قایق به ساحل رسیده است.

یوحنا ۶ : ۱۶ - ۲۱

Quando fu sera, i suoi discepoli scesero al mare e, montati in una barca, si dirigevano all'altra riva, verso Capernaum. Era già buio e Gesù non era ancora venuto presso di loro. Il mare era agitato, perché tirava un forte vento. Com'ebbero remato per circa venticinque o trenta stadi, videro Gesù cammiere sul mare e accostarsi alla barca; ed ebbero paura. Ma egli disse loro: "Sono io, non temete." Essi dunque lo vollero prendere nella barca, e subito la barca toccò terra la dove erano diretti. (Giovanni 6:16-21)



روزی چند زن، فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا آنان را برکت دهد. ولی شاگردان عیسی ایشان را به عقب راندند و گفتند که مزاحم نشوند. ولی وقتی عیسی رفتار شاگردان را دید، ناراحت شد و به ایشان گفت: « بگذارید بچه ها نزد من بیایند، ایشان را بیرون نکنید چون ملکوت خداوند به آنانی تعلق دارد که مانند این بچه ها باشند. در حقیقت به شما می گویم هر که نخواهد مانند یک کودک به سوی خدا بیاید، هرگز از برکات ملکوت خداوند برخوردار نخواهد شد. » آنگاه بچه ها را در آغوش گرفت و دست بر سر ایشان گذاشت و آنان را برکت داد. مرقس ۱۰: ۱۳ - ۱۶

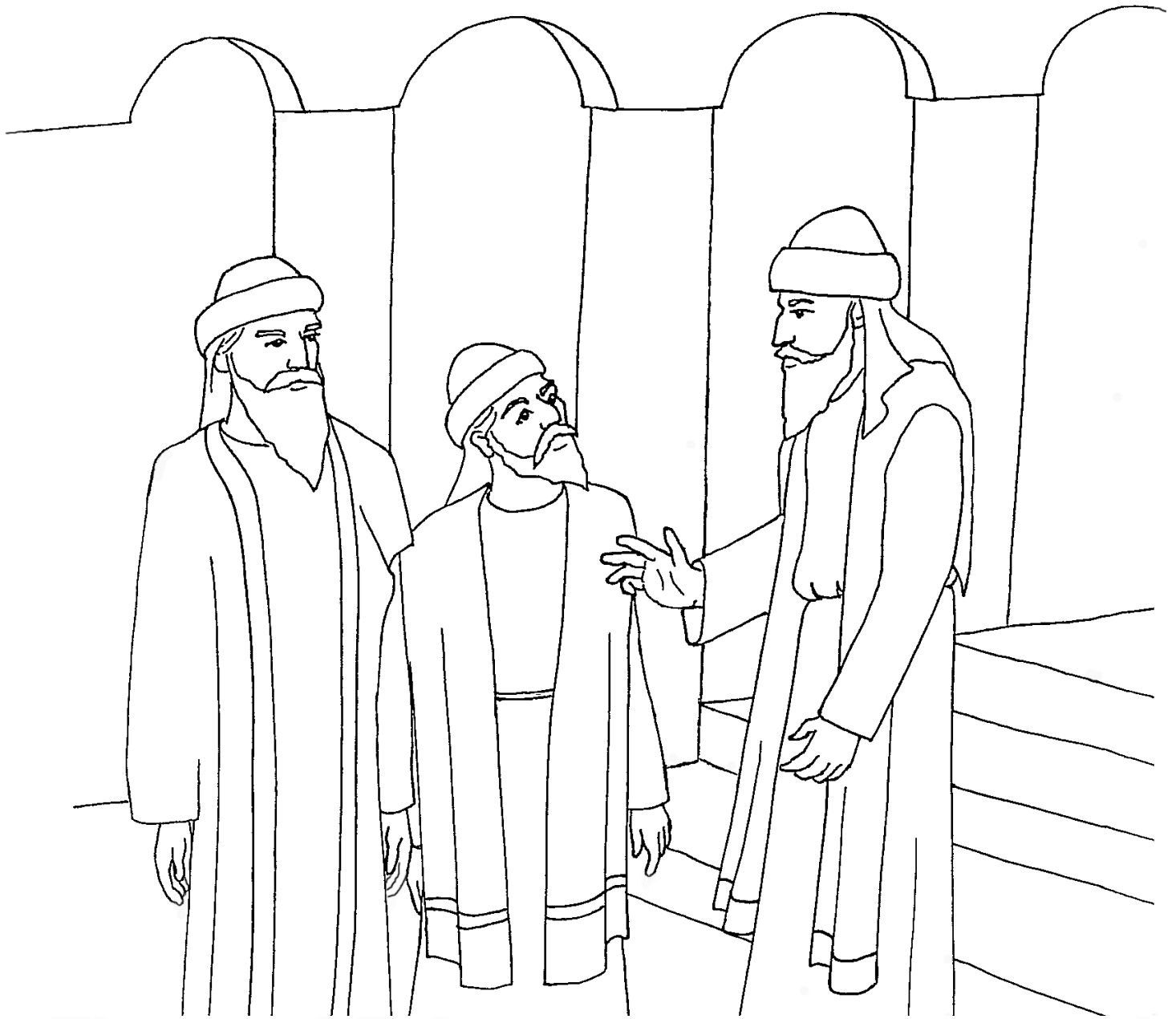
Gli presentavano dei bambini perché li toccasse; ma i discepoli sgridavano coloro che glieli presentavano. Gesù, veduto ciò, si indignò e disse loro: "Lasciate che i bambini vengano da me; non glielo vietate, perché il regno di Dio è per chi assomiglia a loro. In verità io vi dico che chiunque non avrà ricevuto il regno di Dio come un bambino, non vi entrerà affatto." E, presi in braccio, li benediceva ponendo le mani su di loro. (Marco 10:13-16)



« من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگها نجات دهد.»
یوحنا ۱۰ : ۱۱
گوسفندان من صدای مرا می شناسند، من نیز ایشان را می شناسم و آنها دنبال من می آیند. من به ایشان زندگی جاوید می بخشم تا هرگز هلاک نشوند.
یوحنا ۱۰ : ۲۷ - ۲۸

"Io sono il buon pastore; il buon pastore dà la sua vita per le pecore. Le mie pecore ascoltano la mia voce e io le conosco ed esse mi seguono; e io do loro la vita eterna e non periranno mai e nessuno le rapirà dalla mia mano."

(Giovanni 10:11 & 27-28)



کاهنان اعظم و فریسیان بی درنگ جلسه ای تشکیل دادند تا به این موضوع رسیدگی کنند. ایشان به یکدیگر می گفتند : « چه کنیم؟ این شخص معجزات بسیار می کند. اگر او را بحال خود بگذاریم، تمام این قوم بدنبال او خواهند رفت. آنگاه رومی ها به اینجا لشکرکشی کرده، این عبادتگاه و قوم ما را از بین خواهند برد.» یکی از ایشان به نام «قیافا» ، که در آن سال کاهن اعظم بود، برخاست و گفت : «شما اصلا متوجه موضوع نیستید. آیا درک نمی کنید که بهتر است یک نفر فدا شود تا همه هلاک نگردند؟ آیا بهتر نیست که این شخص فدای مردم شود؟» قیافا با این سخن، در واقع پیشگویی کرد که عیسی باید در راه مردم فدا شود. اما این را از خود نگفت، بلکه بخاطر مقام روحانی که داشت، به او الهام شد. این پیشگویی نشان می دهد که مرگ عیسی نه فقط برای اسرائیل بود، بلکه به این منظور نیز که همه فرزندان خدا را که در سراسر دنیا پراکنده اند، در یکی جمع کند. از آن روز به بعد، سران قوم یهود توطئه چیدند تا عیسی را به قتل رسانند.

یوحنا ۱۱ : ۴۷ - ۵۳

I capi dei sacerdoti e i farisei, quindi, riunirono il sinedrio e dicevano: "Che facciamo? Perché quest'uomo fa molti segni miracolosi. Se lo lasciamo fare, tutti crederanno in lui; e i Romani verranno e ci distruggeranno come città e come nazione." Uno di loro, Caifa, che era sommo sacerdote quell'anno, disse loro: "Voi non capite nulla, e non riflettete come torni a vostro vantaggio che un uomo solo muoia per il popolo e non perisca tutta la nazione." Or'egli non disse questo di suo; ma, siccome era sommo sacerdote in quell'anno, profetizzò che Gesù doveva morire per la nazione; e non soltanto per la nazione, ma anche per riunire in uno i figli di Dio dispersi. Da quel giorno dunque deliberarono di farlo morire.

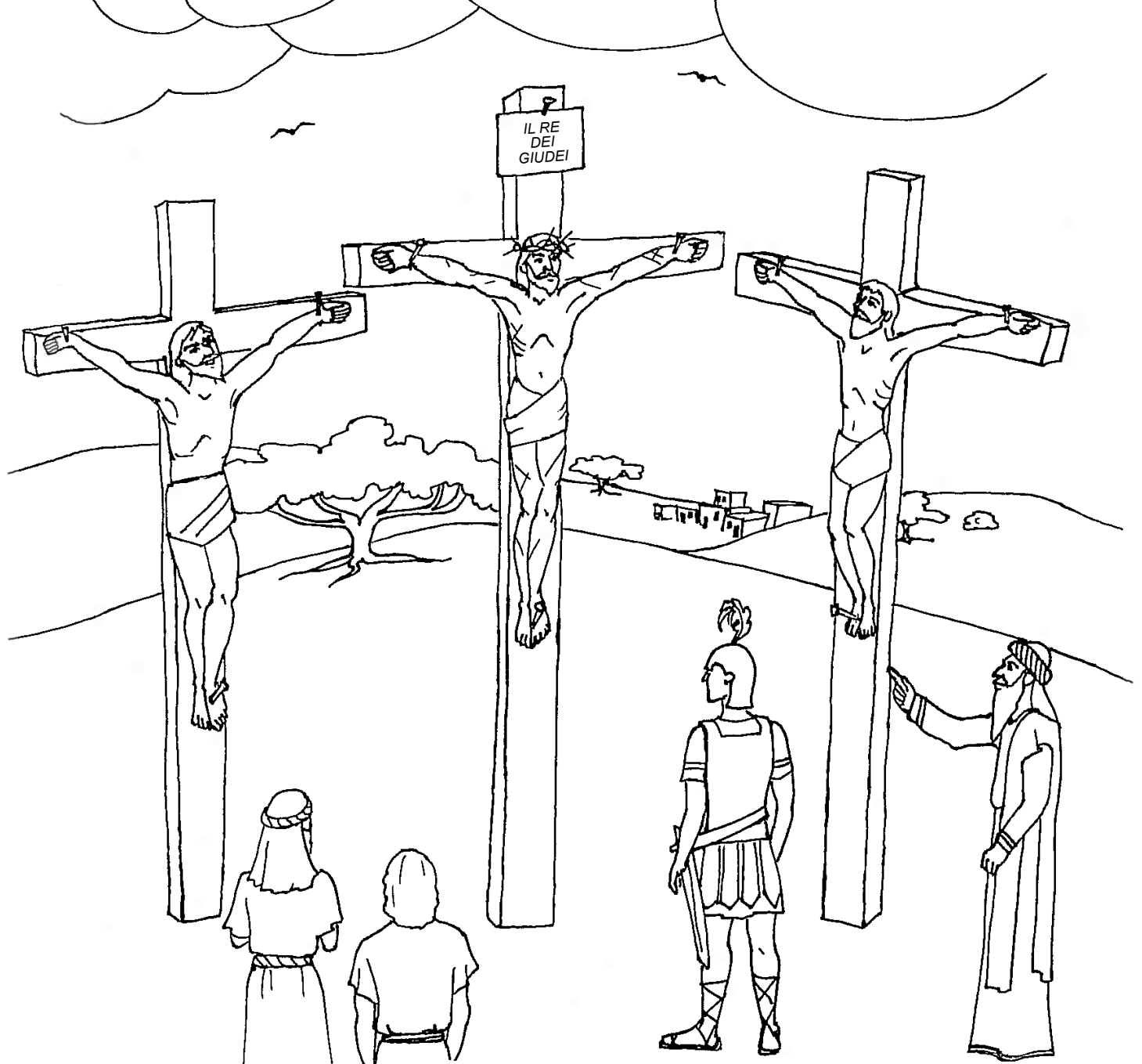
(Giovanni 11:47-53)



شب، عیسی با دوازده شاگرد خود سر میز نشست. هنگام خوردن شام او به ایشان گفت: « یکی از شما به من خیانت می کند. » همه از این سخن غمگین شدند، و هر یک با اندوه زیاد پرسیدند: « آیا من این کار را خواهم کرد؟ » او جواب داد: « آنکه دستش را اول با دست من بسوی بشقاب دراز کرد، همان کسی است که به من خیانت می کند. متی ۲۶: ۲۰ - ۲۳

Quando fu sera, si mise a tavola con i dodici discepoli. Mentre mangiavano, disse: "In verità vi dico: Uno di voi mi tradirà." Ed essi, profondamente rattristati, cominciarono a dirgli uno dopo l'altro: "Sono forse io, Signore?" Ma egli rispose: "Colui che ha messo con me la mano nel piatto, quello mi tradirà."

(Matteo 26:20-23)



دو جنایتکار را بردند تا با او اعدام کنند. نام محل اعدام، «کاسه سر» بود. در آنجا هر سه را به صلیب میخکوب کردند، عیسی در وسط و آن دو جنایتکار در دو طرف او.

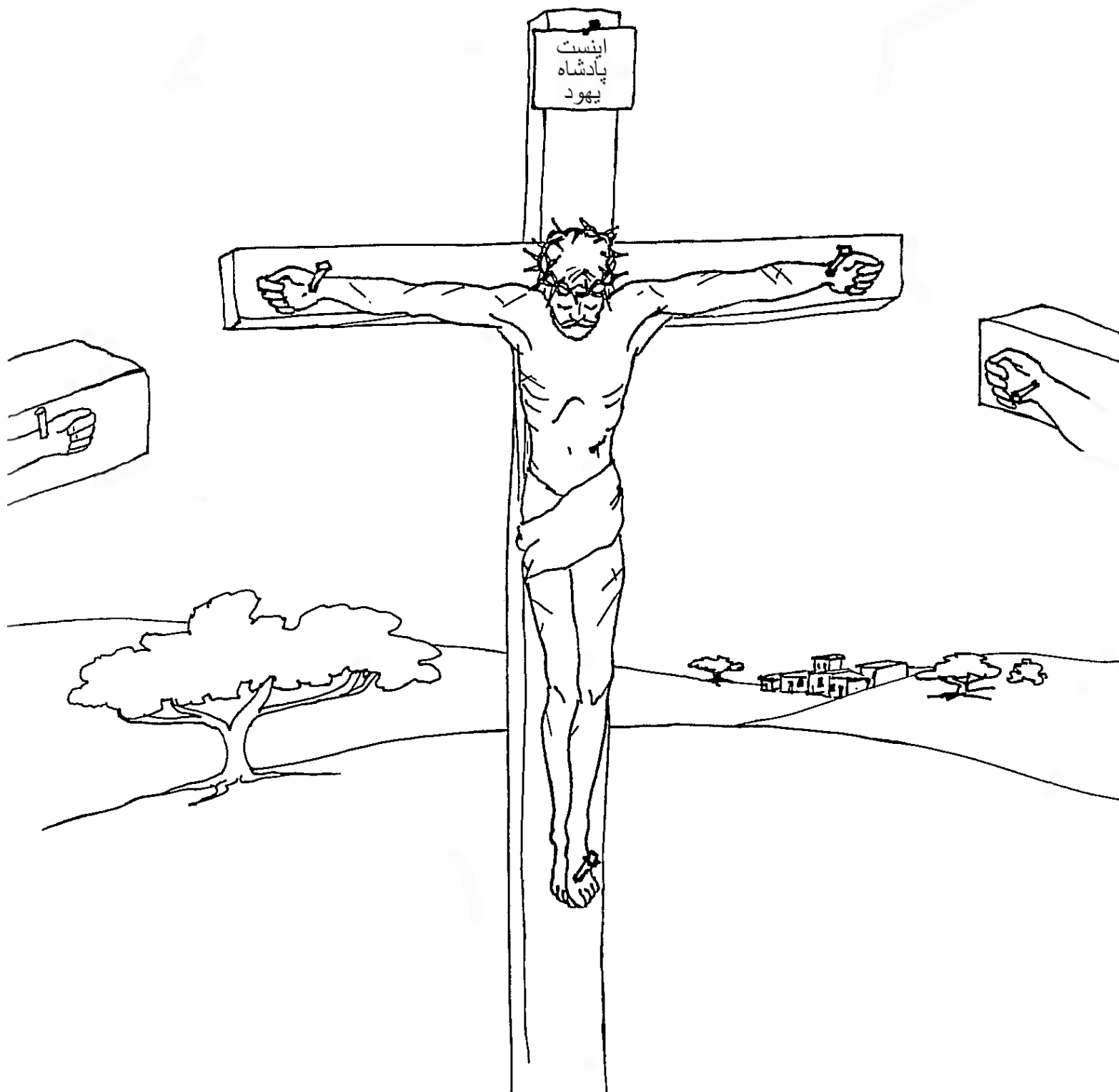
لوقا ۲۳ : ۳۲ : ۳۳

یکی از آن دو جنایتکار که در کنار عیسی مصلوب شده بود، به طعنه به او گفت : « اگر تو مسیح هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟ » اما آن «دیگری» او را سرزنش کرد و گفت : « حتی در حال مرگ هم از خدا نمی ترسی؟ ما حقمان است که بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص، یک خطا هم سر نزده است. » سپس رو به عیسی کرد و گفت : « ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم به یاد آور! » عیسی جواب داد : « خاطر جمع باش که تو همین امروز با من در بهشت خواهی بود! »

Ora, altri due, malfattori, erano condotti per essere messi a morte insieme a lui.

Quando furono giunti al luogo detto "il cranio," vi crocifissero lui e i malfattori, uno a destra e l'altro a sinistra. Uno dei malfattori appesi lo insultava, dicendo: "Non sei tu il Cristo? Salva te stesso e noi!" Ma l'altro lo rimproverava, dicendo: "Non hai nemmeno timor di Dio, tu che ti trovi nel medesimo supplizio? Per noi è giusto, perché riceviamo la pena che ci meritiamo per le nostre azioni; ma questi non ha fatto niente di male."

E diceva: "Gesú, ricordati di me quando entrerai nel tuo regno!" Gesù gli disse: "Io ti dico in verità che oggi tu sarai con me in paradiso." (Luca 23:32-33 & 39-43)

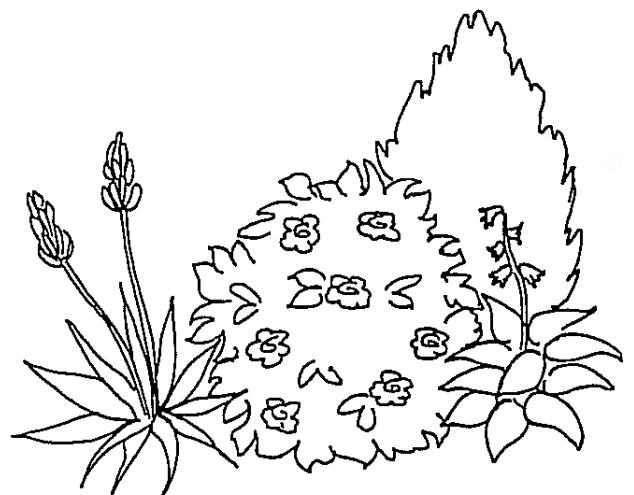
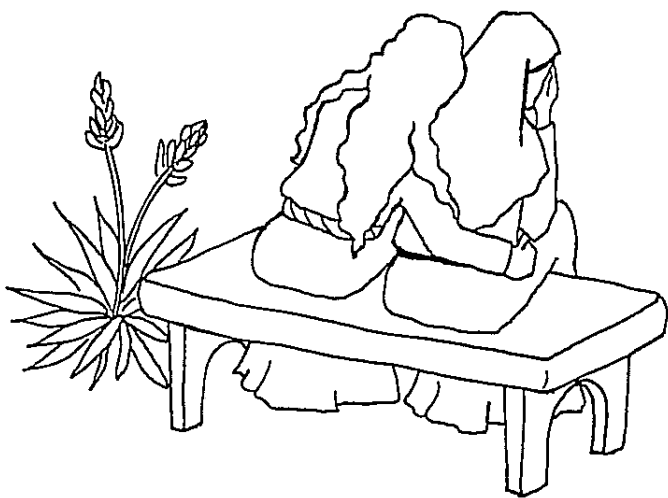
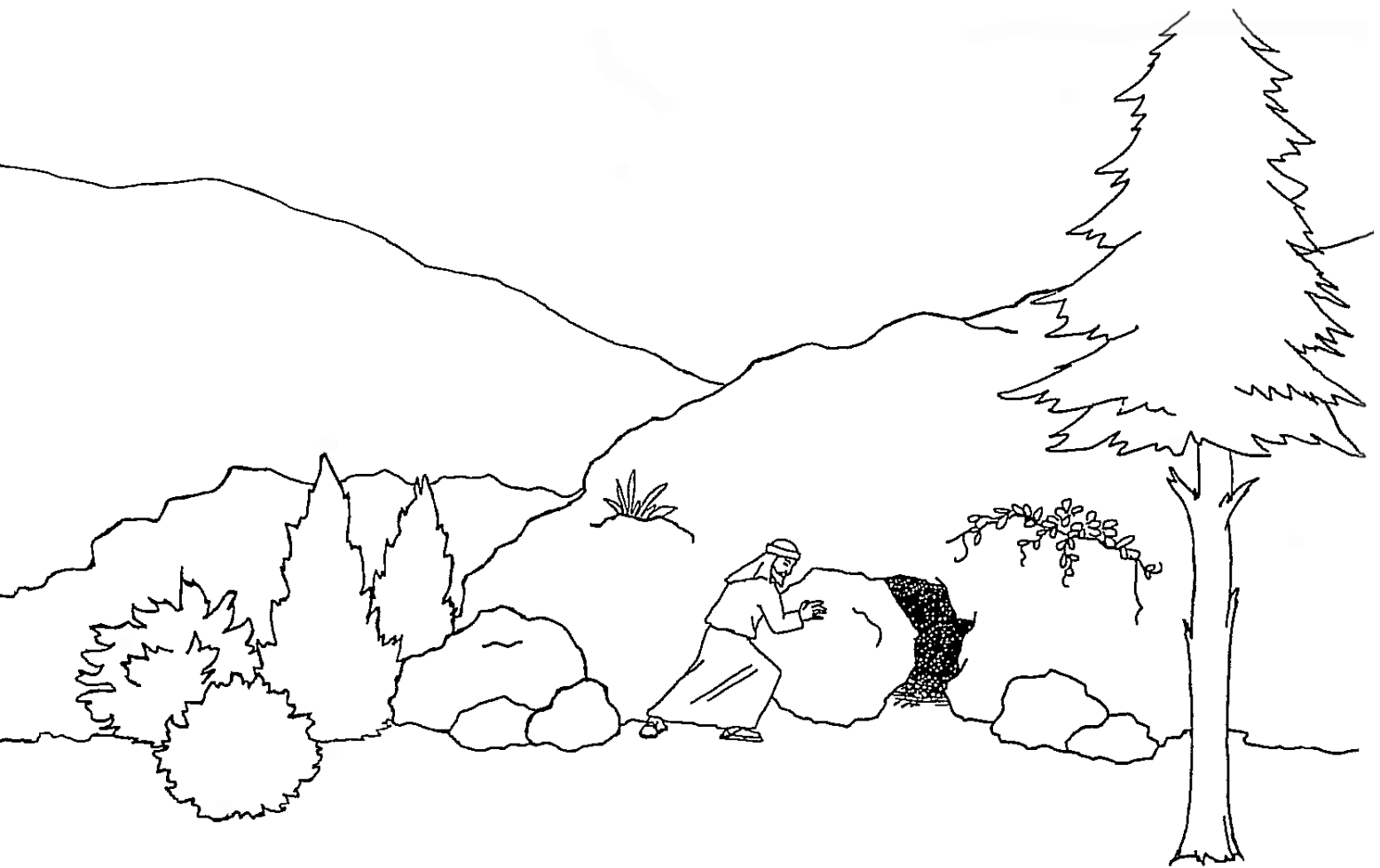


به هنگام ظهر، برای مدت سه ساعت، تاریکی همه جا را فرا گرفت، و نور خورشید از تابیدن باز ایستاد. آنگاه پرده ضخیمی که در جایگاه مقدس خانه خدا آویزان بود، دو تکه شد. سپس عیسی با صدایی بلند گفت: « ای پدر، روح خود را به دستهای تو می سپارم. » این را گفت و جان سپرد. افسر رومی که مامور اجرای حکم بود، وقتی این صحنه را دید خدا را ستایش کرد و گفت: « این مرد حقیقتاً بی گناه بود! »

لوقا ۲۳ : ۴۴ - ۴۷

Era circa l'ora sesta, e si fecero tenebre su tutto il paese fino all'ora nona, il sole si oscurò. La cortina del tempio si squarciò nel mezzo. Gesù, gridando a gran voce, disse: "Padre, nelle tue mani rimetto lo spirito mio." Detto questo, spirò. Il centurione, veduto ciò che era accaduto, glorificava Dio dicendo: "Veramente, quest'uomo era giusto."

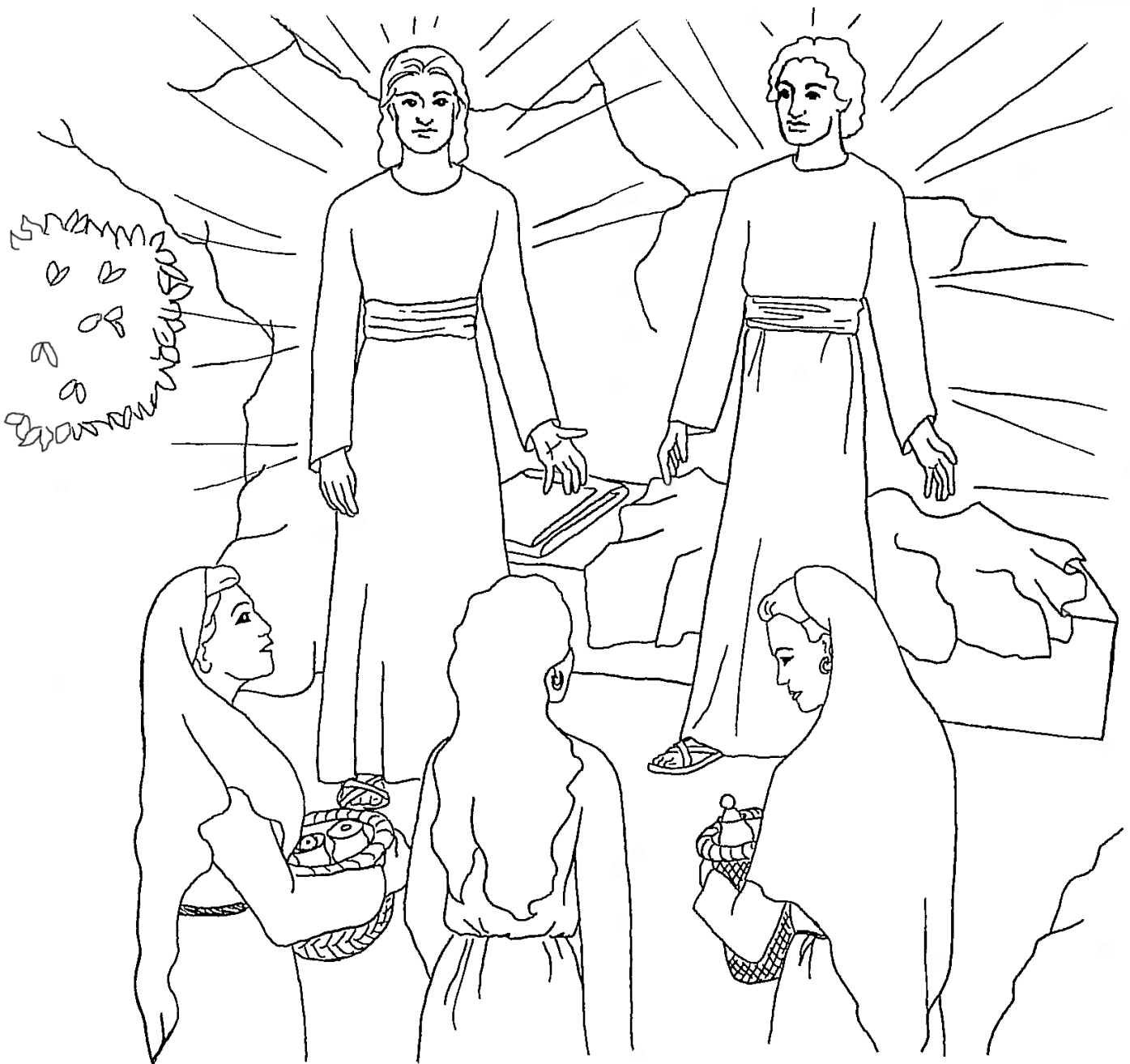
(Luca 23:44-47)



هنگام غروب، مرد ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، به حضور پیلاتوس رفت و از او جسد عیسی را خواست. پیلاتوس دستور داد جسد را در اختیار او قرار دهند. یوسف جسد را گرفت و در کتان پاکی پیچید، و در مقبره ای که به تازگی برای خود از سنگ تراشیده بود جای داد. سپس سنگی بزرگ در مقابل قبر قرار داد و رفت. مریم مجدلیه و آن مریم دیگر، هر دو آنجا بودند و نگاه می کردند.

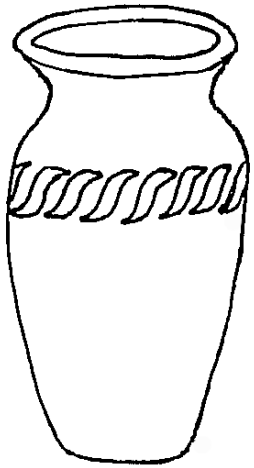
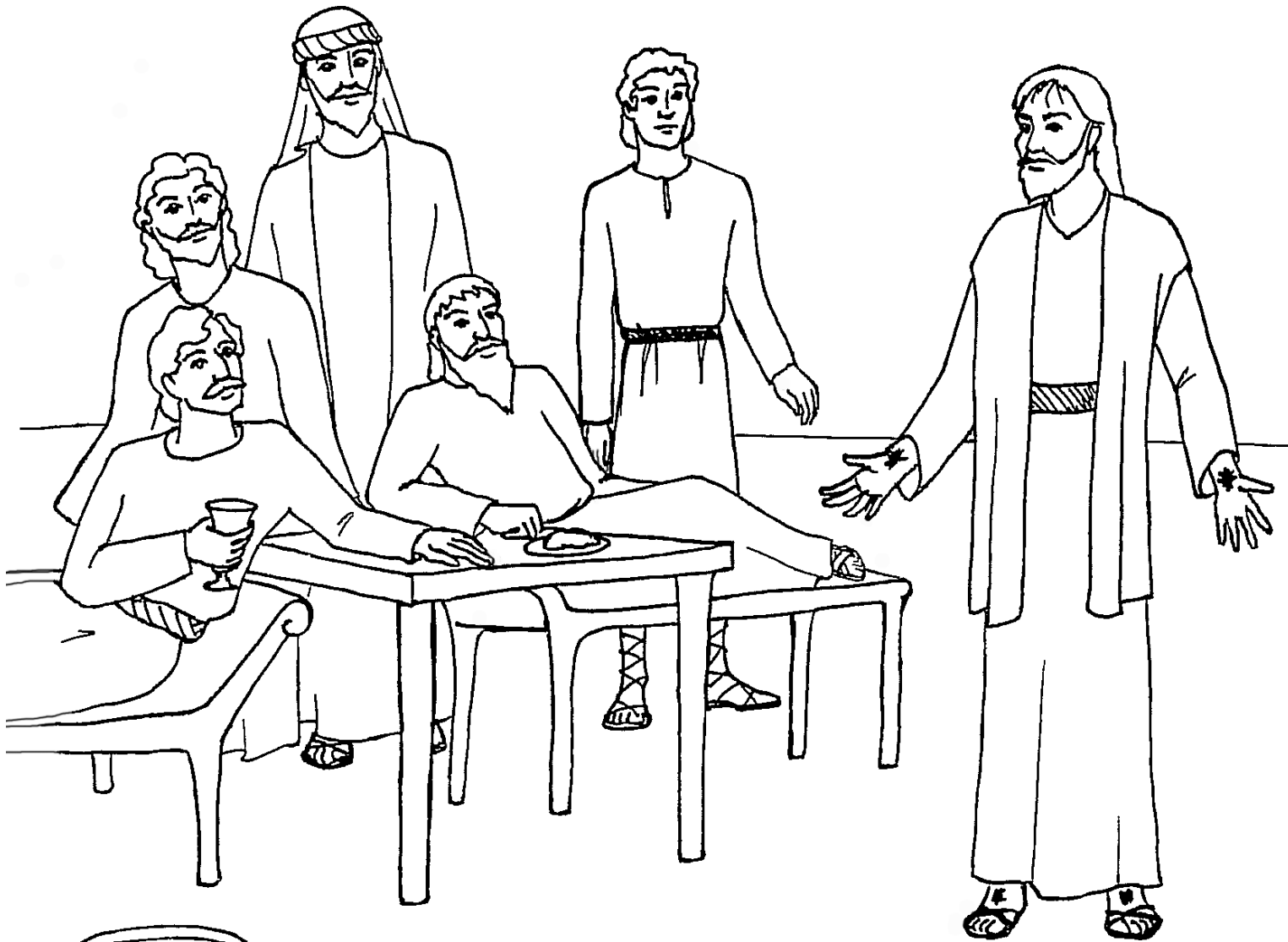
Fattosi sera, venne un uomo ricco di Arimatea, chiamato Giuseppe, il quale era diventato anche lui discepolo di Gesù. Questi, presentatosi a Pilato, chiese il corpo di Gesù. Allora Pilato comandò che il corpo gli fosse dato. Giuseppe prese il corpo, lo avvolse in un lenzuolo pulito, e lo depose nella propria tomba nuova, che aveva fatto scavare nella roccia. Poi, dopo aver rotolato una grande pietra contro l'apertura del sepolcro, se ne andò. Maria Maddalena e l'altra Maria erano lì, sedute di fronte al sepolcro.

(Matteo 27:57-61)



روز یکشنبه صبح خیلی زود، زنها دارو و عطریاتی را که تهیه کرده بودند، با خود برداشته، به سر قبر رفتند. وقتی به آنجا رسیدند، دیدند سنگ بزرگی که جلو دهانه قبر بود، به کناری غلطانیده شده است. پس وارد قبر شدند. اما جسد عیسی خداوند آنجا نبود! ایشان مات و مبهوت ایستاده در این فکر بودند که بر سر جسد چه آمده که ناگاه دو مرد با لباسهایی درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند. زنان بسیار ترسیدند و آنان را تعظیم کردند. آن دو مرد پرسیدند: « چرا در بین مردگان به دنبال شخص زنده می گردید. عیسی اینجا نیست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که می بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، کشته شود و روز سوم برخیزد! »
 انگاه زنان گفته های عیسی را به یاد آوردند.
 لوقا ۲۴ : ۱ - ۸

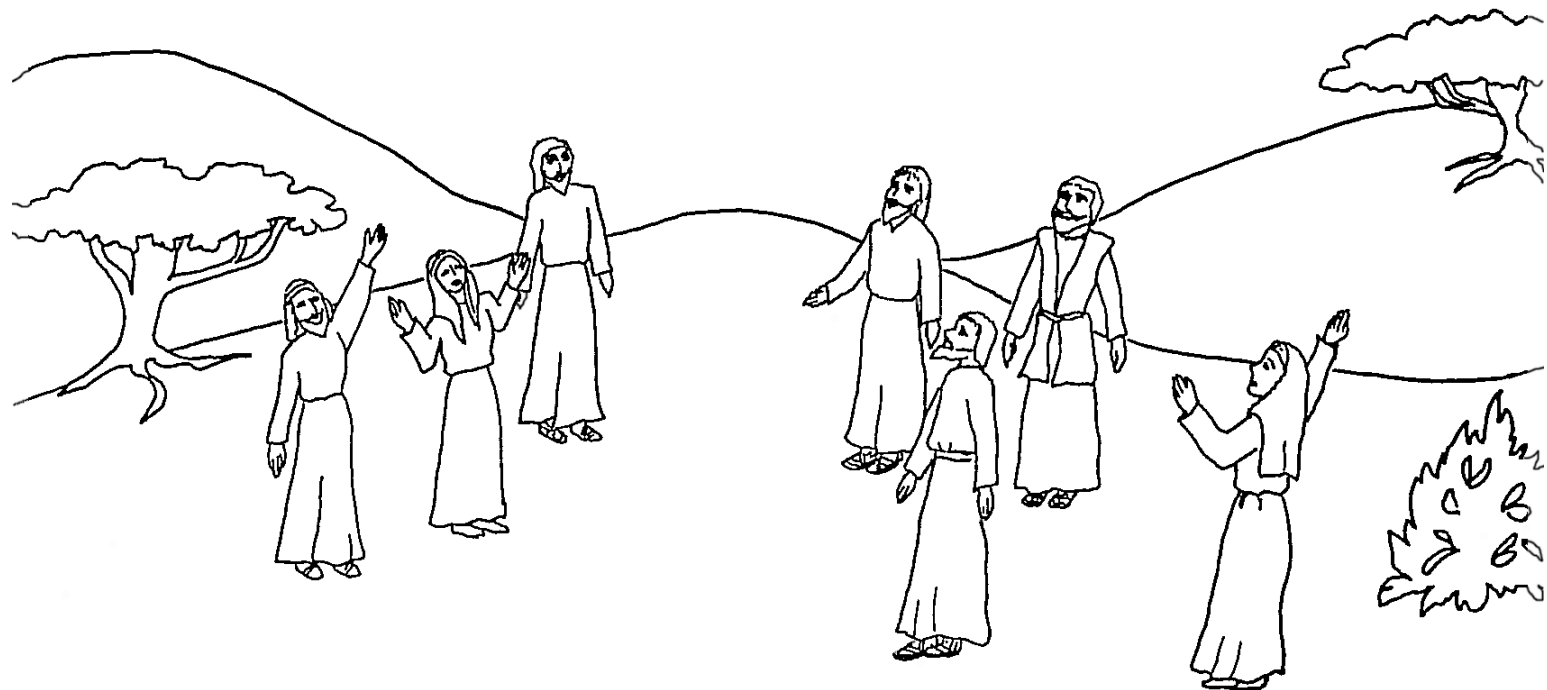
Ma il primo giorno della settimana, la mattina prestissimo, esse si recarono al sepolcro, portando gli aromi che avevano preparati. E trovarono che la pietra era stata rotolata dal epolcro. Ma quando entrarono non trovarono il corpo del Signore Gesù. Mentre se ne stavano perplesse di questo fatto, ecco che apparvero davanti a loro due uomini in vesti risplendenti; tutte impaurite, chinarono il viso a terra; ma quelli dissero loro: "Perché cercate il vivente tra i morti? Egli non è qui, ma è risuscitato; ricordate come egli vi parlò quand'era ancora in Galilea, dicendo che il Figlio dell'uomo doveva essere dato nelle mani di uomini peccatori ed essere crocifisso, e il terzo giorno risuscitare."
 Esse si ricordarono delle sue parole. (Luca 24:1-8)



پس بی درنگ به اورشلیم بازگشتند و نزد یازده شاگرد عیسی رفتند. که با سایر پیروان او گرد آمده بودند، و می گفتند: « خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است! » آنگاه آن دو نفر نیز ماجرای خود را تعریف کردند و گفتند که چگونه عیسی در بین راه به ایشان ظاهر شد و به چه ترتیب سر سفره، هنگام پاره کردن نان، او را شناختند. در همانحال که گرم گفتگو بودند، ناگهان عیسی در میانشان ایستاد و سلام کرد. اما همه وحشت کردند، چون تصور کردند که روح می بیند! عیسی فرمود: « چرا وحشت کرده اید؟ چرا شک دارید و نمی خواهید باور کنید که خودم هستم! به جای میخ ها در دستها و پاهایم نگاه کنید! می بینید که واقعا خودم هستم. به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم. چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می بینید، من دارم. » در همان حال که سخن می گفت، دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.

لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۴۰

E, alzatis in quello stesso momento, tornarono a Gerusalemme e trovarono riuniti gli undici e quelli che erano con loro, i quali dicevano: "Il Signore è veramente risorto ed è apparso a Simone." Essi pure raccontarono le cose avvenute loro per la via, e come era stato da loro riconosciuto nello spezzare il pane. Ora, mentre essi parlavano di queste cose, Gesù stesso comparve in mezzo a loro, e disse: "Pace a voi!" Ma essi, sconvolti e atterriti, pensavano di vedere un fantasma. Ed egli disse loro: "Perché siete turbati? E perché sorgono dubbi nel vostro cuore? Guardate le mie mani e i miei piedi, perché sono proprio io; toccatemi e guardate; perché un fantasma non ha carne e ossa come vedete che ho io." E, detto questo, mostrò loro le mani e i piedi. (Luca 24:33-40)



سپس فرمود : « بلی، از زمان های دور، در کتابهای انبیا نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و زحمت ببیند، جانش را فدا کند و روز سوم زنده شود، و این است پیغام نجات بخشی که باید از اورشلیم به همه قوم ها برسد : همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند و به سوی من باز گردند، آمرزیده خواهند شد. شما دیده اید و شاهد هستید که همه این پیشگویی ها واقع شده است. »
لوقا ۲۴ : ۴۶ - ۴۸
آنگاه عیسی ایشان را با خود تا نزدیکی « بیت عنیا » برد. در آنجا دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و ایشان را برکت داد، و در همان حال از روی زمین جدا شد و به سوی آسمان بالا رفت. لوقا ۲۴ : ۵۰ - ۵۱

"Così è scritto, che il Cristo avrebbe sofferto e sarebbe risorto dai morti il terzo giorno, e che nel suo nome si sarebbe predicato il ravvedimento per il perdono dei peccati a tutte le genti, cominciando da Gerusalemme. Voi siete testimoni di queste cose." Poi li condusse fuori fin presso Betania; e, alzate in alto le mani, li benedisse. Mentre li benediceva, si staccò da loro e fu portato su nel cielo.

(Luca 24:46-48 & 50-51)

زیرا خدا بقدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد. خدا فرزند خود را فرستاده است نه برای اینکه مردم را محکوم کند، بلکه بوسیله او نجاتشان دهد.

« کسانی که به او ایمان بیاورند، هیچ نوع محکومیت و هلاکتی در انتظارشان نیست؛ ولی کسانی که به او ایمان نیاورند، از هم اکنون محکوم اند، چون به یگانه فرزند خدا ایمان نیاورده اند. »

یوحنا ۳ : ۱۶ - ۱۸

Perché Dio ha tanto amato il mondo, che ha dato il suo unigenito Figlio, affinché chiunque crede in lui non perisca, ma abbia vita eterna. Infatti Dio non ha mandato suo Figlio nel mondo per giudicare il mondo, ma perché il mondo sia salvato per mezzo di lui. Chi crede in lui non è giudicato; chi non crede è già giudicato, perché non ha creduto nel nome dell'unigenito Figlio di Dio. (Giovanni 3:16-18)

اگر گوییم گناهی نداریم، خود را فریب می دهیم و از حقیقت گریزانیم. اما اگر گناهان خود را به او اعتراف نماییم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که او ما را می بخشد و از هر نوع نادرستی پاک می سازد. این کار خدا کاملاً منصفانه و درست است، زیرا عیسی مسیح برای شستن و پاک کردن گناهان ما، جان خود را فدا کرده است.

Se diciamo di essere senza peccato, inganniamo noi stessi, e la verità non è in noi. Se confessiamo i nostri peccati, egli è fedele e giusto da perdonarci i peccati e purificarci da ogni iniquità.

(I Giovanni 1:8-9)

عیسی به او فرمود : « راه منم، راستی منم، زندگی منم. هیچ کس نمی تواند به خدا برسد مگر بوسیله من. »

یوحنا ۱۴ : ۶

Gesú gli disse: "Io sono la via, la verità e la vita; nessuno viene al Padre se non per mezzo di me."

(Giovanni 14:6)

ای تمامی کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من آیید و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم، سبک است.

متی ۱۱ : ۲۸ - ۳۰

"Venite a me, voi tutti che siete affaticati e oppressi, e io vi darò riposo. Prendete su di voi il mio giogo e imparate da me, perché io sono mansueto e umile di cuore; e voi troverete riposo alle anime vostre; poiché il mio giogo è dolce e il mio carico è leggero."

(Matteo 11:28-30)

شاگردان عیسی معجزات زیادی از او دیدند که در کتاب نوشته نشده است. ولی همین مقدار نوشته شده تا ایمان آورید که عیسی، همان مسیح و فرزند خدا است و با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.

یوحنا ۲۰ : ۳۰ - ۳۱

Or Gesù fece in presenza dei discepoli molti altri segni miracolosi, che non sono scritti in questo libro; ma questi sono stati scritti, affinché crediate che Gesù è il Cristo, il Figlio di Dio, e, affinché credendo abbiate vita nel suo nome.

(Giovanni 20:30-31)

من الف و یا، آغاز و پایان، اول و آخر هستم.

مکاشفه ۲۲ : ۱۳

"Io sono l'alfa e l'omega, il primo e l'ultimo, il principio e la fine."

(Apocalisse 22:13)

ΑΩ



آیا این دعا خواسته قلبی شما را نشان می دهد؟ اگر این چنین است، این دعا را انجام دهید و مسیح به زندگی شما می آید همانطور که وعده داده :

"خداوند عیسی، من فهمیدم که گناهکارم و تو را در زندگی ام احتیاج دارم. از تو برای مرگ تو بروی صلیب که گناهان مرا از بین برد، تشکر می کنم. تو را شکر می کنم که گناهان مرا بخشیدی و به من زندگی بی پایان دادی. من تو را به عنوان نجات دهنده و خداوند، به زندگی ام دعوت می کنم. از تو می خواهم که زندگی مرا هدایت کنی."

نام _____ تاریخ _____

Questa preghiera esprime un desiderio che è nel vostro cuore? Se è così, dite con fede questa preghiera che vi suggeriamo qui sotto, e Cristo entrerà nella vostra vita come l'ha promesso.

"Signore Gesù, mi rendo conto che sono un peccatore e che ho bisogno che tu venga nella mia vita. Grazie per essere morto sulla croce per cancellare i miei peccati. Grazie perché tu perdoni i miei peccati e perché mi dai la vita eterna. Ti invito ad entrare nella mia vita come Salvatore e Signore. Per favore, da questo momento, guida la mia vita."

Nome _____ Data _____

Illustrated by: Linda Riddell

www.goodnewscoloringbook.org

Farsi/Italian

